

Critical Geopolitics and the Ineffectiveness of the Zionist Regime's Strategies Towards Gaza: Analyzing the Geopolitical Vortex

Sajed Bahramijaf  *

Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Bahramijaf93@gmail.com

Mohsen Janparvar

Ferdowsi University, Mashhad, Iran. janparvar@um.ac.ir

Mohammad Qasrey

Amin Police Sciences University, Tehran, Iran. Mo_Ghasri324@yahoo.com.

Morid Qaderpoor

Payame Noor University (PNU), Kermanshah, Iran. M.ghaderpuor@gmail.com

Neda Nesay

Ferdowsi University, Mashhad, Iran. n.nesaei@gmail.com

Abstract

Objective

Since 2005, the Zionist regime has implemented a series of security, economic, military, and political strategies toward Gaza with the declared aim of reducing the costs of occupation

Method

This study adopts a qualitative and analytical approach based on geopolitical and political-strategic analysis. It examines key policy phases—including unilateral withdrawal, economic blockade, military operations, and political-diplomatic interventions—by tracing their intended objectives and actual outcomes in the regional and intra-Palestinian context.

Findings

The findings show that the unilateral withdrawal from Gaza, intended to reduce military costs and improve international legitimacy, instead contributed to the strengthening of Hamas and the escalation of conflict. The economic blockade failed to weaken Hamas and, contrary to its objectives, reinforced deepened the legitimacy crisis within the Palestinian political system.

Conclusion

The cumulative outcome of these strategies has placed the Zionist regime in a geopolitical vortex—and reinforced the very conditions they were designed to eliminate **Keywords** Gaza, Zionist regime, military attack, economic blockade, geopolitical vortex

Article type: Research

* **Received on:** 22 May 2025 **Accepted on:** 18 November 2025

Cite this article: Bahramijaf, Sajed; Janparvar, Mohsen; Qasrey, Mohammad; Qaderpoor, Morid; Nesay, Neda (2025). Critical Geopolitics and the Ineffectiveness of the Zionist Regime's Strategies Towards Gaza: Analyzing the Geopolitical Vortex, Summer 2025, Vol.14, NO.2, 61-88.

DOI: 10.30479/psiw.2025.22125.3427

© The Author(s).



Publisher: ImamKhomeini International University.

Corresponding Author: Sajed bahramijaf. Bahramijaf93@gmail.com

برساخت گفتمانی غزه و بازتولید گرداب ژئوپلیتیکی رژیم صهیونیستی

ساجد بھرامی جاف *

پژوهشگر پسا دکتری، جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. Bahramijaf93@gmail.com

محسن جانیرور

دانشیار، جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران janparvar@um.ac.ir

محمد قسری

دانشیار، مطالعات راهبردی، دانشگاه علوم انتظامی امین، تهران، ایران. Mo_Ghasri324@yahoo.com

مرید قادریور

کارشناسی ارشد، جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه پیام‌نور پاوه، ایران. M.gaderpuor@gmail.com

ندا نسائی

کارشناس، ارشد، جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. Mo_Ghasri324@yahoo.com

چکیدہ

هدف

از سال ۲۰۰۵، رژیم صهیونیستی با هدف کاهش هزینه‌های اشغال و مهار تهدیدات امنیتی، مجموعه‌ای از راهبردهای نظامی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک را در قبال نوار غزه به کار گرفته است. این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب ژئوپلیتیک انتقادی، به تحلیل ناکارآمدی این راهبردها و تبیین گرفتارشدن رژیم صهیونیستی در «گرداب ژئوپلیتیکی» می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش آن است که چرا این رژیم، با وجود برتری نظامی، نتوانسته است به ثباتی پایدار در غزه دست یابد. فرضیه پژوهش بر این استوار است که ناکامی راهبردهای رژیم صهیونیستی ناشی از تفسیر نادرست پویایی‌های فضایی، هویتی و گفتمانی غزه است.

روش

مقاله حاضر با استفاده از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و بر پایه تحلیل ژئوپلیتیکی سیاست‌ها و اقدامات رژیم صهیونیستی در قبال غزه انجام شده است. در این چارچوب، مهم‌ترین راهبردهای اتخاذشده از سال ۲۰۰۵ تاکنون و پیامدهای امنیتی، سیاسی و منطقه‌ای آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

یافته‌ها

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عقب‌نشینی یک‌جانبه از غزه در سال ۲۰۰۵، که با هدف کاهش هزینه‌های نظامی و بهبود وجهه بین‌المللی انجام شد، در عمل به تقویت حماس و تشدید درگیری‌ها انجامید. محاصره اقتصادی غزه، با هدف تضعیف حماس، نه تنها موجب انزوای این جنبش نشد، بلکه

همبستگی داخلی در غزه و حمایت‌های منطقه‌ای از مقاومت را افزایش داد. عملیات نظامی مکرر و اتکا به فناوری‌های پیشرفته دفاعی مانند گنبد آهنین، صرفاً به کاهش موقت تهدیدات موشکی منجر شد، در حالی که بازسازی سریع توان حماس پس از هر درگیری، ناکارآمدی این رویکرد در تأمین امنیت بلندمدت را آشکار ساخت. همچنین تلاش برای جداسازی سیاسی و دیپلماتیک حماس و فتح، به جای جلوگیری از وحدت فلسطینی، به تضعیف دولت خودگردان فلسطین و تعمیق بحران مشروعیت در میان فلسطینی‌ها انجامید.

نتیجه‌گیری

مجموعه این ناکامی‌ها ناشی از برداشت نادرست رژیم صهیونیستی از پویایی‌های فضایی، هویتی و گفتمانی غزه است. این سوءبرداشت، رژیم صهیونیستی را در چرخه‌ای از سیاست‌های پرهزینه و کم‌ثمر گرفتار کرده که به شکل‌گیری یک «گرداب ژئوپلیتیکی» انجامیده است؛ وضعیتی که در آن، به جای دستیابی به اهداف راهبردی و ثبات پایدار، بحران‌های امنیتی و دیپلماتیک به‌طور مستمر بازتولید می‌شوند و امکان خروج از این چرخه برای این رژیم فراهم نمی‌شود.

کلیدواژگان: غزه، رژیم صهیونیستی، حمله نظامی، محاصره اقتصادی، گرداب ژئوپلیتیک

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۰۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۰۸/۲۷
استناد: بهرامی جاف، ساجد؛ جانیرور، محسن؛ قسری، محمد؛ قادریور، مرید؛ نسائی، ندا (۱۴۰۴)، برساخت گفتمانی غزه و بازتولید گرداب ژئوپلیتیکی رژیم صهیونیستی، تابستان ۱۴۰۴، دوره ۱۴، شماره ۲، پیاپی ۵۴: ۶۱-۸۸.
ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف ©



مقدمه

نوار غزه طی دو دهه اخیر به یکی از کانون‌های اصلی منازعه در خاورمیانه و نقطه‌ای حساس در معادلات ژئوپلیتیکی منطقه و نظام بین‌الملل تبدیل شده است. این منطقه کوچک، متراکم و از نظر تاریخی-سیاسی بارگذاری شده، در عین محصور بودن جغرافیایی، نقش نامتناسبی در شکل‌دهی به گفتمان‌های امنیتی، هویتی و راهبردی در سطح منطقه‌ای و جهانی ایفا می‌کند. از سال ۲۰۰۵ و پس از عقب‌نشینی یک‌جانبه رژیم صهیونیستی از غزه، انتظار می‌رفت که این تحول به کاهش هزینه‌های اشغال، کاستن از سطح تهدیدات امنیتی و گشودن افق‌هایی برای ثبات و نظم جدید منجر شود؛ اما روندهای میدانی و سیاسی بعدی نشان دادند که نه تنها چنین ثباتی حاصل نشده، بلکه غزه به یکی از پیچیده‌ترین و چالش‌برانگیزترین نقاط مناقشه‌ای در ژئوپلیتیک معاصر بدل شده است. غزه را می‌توان نمونه‌ای فشرده از تلاقی جغرافیا، هویت و قدرت دانست که در آن تراکم جمعیت، محصور بودن سرزمینی، هم‌جواری با مصر، مجاورت با مناطق پرجمعیت تحت کنترل اسرائیل و دسترسی به دریای مدیترانه، این منطقه را در قلب شبکه‌ای از رقابت‌ها و حساسیت‌های امنیتی و راهبردی قرار داده است. در کنار این ویژگی‌های عینی، غزه حامل لایه‌ای پررنگ از معانی نمادین و هویتی است و به‌عنوان جغرافیای مقاومت در بخش مهمی از گفتمان‌های منطقه‌ای و جهانی بازنمایی می‌شود. این درهم‌تنیدگی ابعاد مادی و گفتمانی، غزه را از سطح یک میدان درگیری فراتر برده و آن را به مسئله‌ای ژئوپلیتیکی در معنای عمیق کلمه تبدیل کرده است. در چنین بستری، رژیم صهیونیستی از ۲۰۰۵ به بعد مجموعه‌ای از استراتژی‌های متفاوت و گاه متعارض را برای مهار غزه و کنترل پیامدهای امنیتی و سیاسی آن به کار گرفته است: عقب‌نشینی یک‌جانبه و تلاش برای کنترل غیرمستقیم، اعمال محاصره اقتصادی و محدودیت‌های شدید در گذرگاه‌ها، اجرای عملیات نظامی مکرر با تکیه بر فناوری‌های پیشرفته دفاعی و هجومی، و راهبرد جداسازی سیاسی و دیپلماتیک میان غزه و کرانه باختری. این استراتژی‌ها بر پایه این فرض مشترک طراحی شده‌اند که با ترکیبی از فشارهای نظامی، اقتصادی و سیاسی می‌توان تهدیدات ناشی از بازیگران مسلح در غزه را مهار و در عین حال هزینه‌های مستقیم اشغال را کاهش داد. بااین‌حال، تداوم درگیری‌ها، بازسازی سریع ظرفیت‌های مقاومت، تشدید فشارهای بین‌المللی ناشی از بحران انسانی، گسترش کارزارهای انتقادی علیه سیاست‌های اسرائیل و فرسایش جایگاه این رژیم در بخشی از افکار عمومی جهانی، نشان می‌دهد که این استراتژی‌ها نتوانسته‌اند ثبات پایدار یا بازدارندگی بلندمدت ایجاد کنند. به عبارت دیگر، با وجود برتری قابل توجه نظامی و فناوری، رژیم صهیونیستی در دستیابی به اهداف ژئوپلیتیکی خود در قبال غزه با ناکامی‌های تکرارشونده مواجه بوده که نشانه وجود نوعی بحران در فهم و تفسیر فضا و مناسبات قدرت در غزه است.

در تحقیق حاضر، با اتکا به چارچوب ژئوپلیتیک انتقادی، مفهوم گرداب ژئوپلیتیکی به عنوان ابزاری تحلیلی برای توضیح چرخه شکست‌های استراتژیک رژیم اسرائیل در قبال غزه به کار گرفته می‌شود. منظور از گرداب ژئوپلیتیکی، وضعیتی است که در آن ناتوانی یک بازیگر در درک پویایی‌های فضایی، هویتی و گفتمانی، او را در چرخه‌ای از سیاست‌های واکنشی، پرهزینه و تکراری گرفتار می‌کند؛ سیاست‌هایی که هر بار با هدف حل بحران اتخاذ می‌شوند، اما در عمل به بازتولید و تعمیق همان بحران می‌انجامند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که: چرا رژیم اسرائیل با وجود برتری نظامی و استفاده از مجموعه‌ای متنوع از ابزارهای سخت و نرم، نتوانسته ثباتی پایدار در غزه ایجاد کند و از چرخه درگیری‌های فرسایشی خارج شود؟ در پیوند با این پرسش، پرسش‌های فرعی زیر مطرح می‌شوند:

۱. هر یک از استراتژی‌های اصلی رژیم صهیونیستی (عقب‌نشینی یک‌جانبه، محاصره اقتصادی، عملیات نظامی و جداسازی سیاسی) بر چه مفروضات ژئوپلیتیکی و گفتمانی استوار بوده‌اند؟
۲. این استراتژی‌ها چگونه به بازتولید مقاومت، انسجام داخلی در غزه و تقویت حمایت‌های منطقه‌ای انجامیده‌اند؟
۳. در چارچوب ژئوپلیتیک انتقادی، چگونه می‌توان روند گرفتار شدن رژیم صهیونیستی در گرداب ژئوپلیتیکی غزه را تبیین کرد؟

فرضیه اصلی مقاله بر این مبنا استوار است که ناکامی استراتژی‌های رژیم صهیونیستی در قبال غزه، بیش از آن‌که ناشی از محدودیت‌های صرفاً نظامی یا اطلاعاتی باشد، ریشه در تفسیر نادرست پویایی‌های فضایی و هویتی این منطقه و نادیده گرفتن نقش گفتمان‌های مقاومت در برساخت جغرافیای قدرت دارد. در نتیجه، سیاست‌هایی که با منطق مهار و کنترل طراحی شده‌اند، در عمل به تقویت همان ساختارهای مقاومتی انجامیده‌اند که قرار بوده تضعیف شوند. بر این اساس، مقاله حاضر با استفاده از روش کیفی و تحلیل اسنادی، به واکاوی چهار استراتژی اصلی رژیم صهیونیستی در بازه زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۲۴ می‌پردازد و با به‌کارگیری مفهوم گرداب ژئوپلیتیکی نشان می‌دهد که چگونه ترکیب برداشت‌های تقلیل‌گرایانه از فضا، امنیت‌محوری افراطی و غفلت از لایه‌های نمادین و هویتی، این رژیم را در چرخه‌ای از تصمیمات پرهزینه و کم‌ثمر گرفتار کرده است.

مبانی نظری

ژئوپلیتیک به عنوان دانشی که به بررسی تأثیر جغرافیا بر قدرت و سیاست می‌پردازد، از زمان ابداع واژه از سوی رودولف کیلن^۱ در اواخر قرن نوزدهم، تحولات مفهومی و نظری متعددی را پشت سر گذاشته است (میرحیدر و حمیدی‌نیا، ۱۳۸۵: ۸). کیلن ژئوپلیتیک را مطالعه دولت

1- Rudolf Kjellén

به عنوان یک ارگانيسم جغرافيايی تعريف کرد که بر رابطه بين جغرافياي فیزیکی و قدرت سیاسی تأکید داشت (Bassin, 1987). با این حال، رویکردهای نوین، به ویژه ژئوپلیتیک انتقادی، جغرافیا را به عنوان برساخته‌ای اجتماعی و گفتمانی می‌بینند که از طریق روایت‌ها، استراتژی‌ها، و کنش‌های بازیگران سیاسی شکل می‌گیرد (O Tuathail & Others, 1998). ژئوپلیتیک به تلاش‌هایی اشاره دارد که بازیگران سیاسی به منظور دستیابی به حداکثر منفعت و اهداف خود، استراتژی‌های بهینه برای بهره‌برداری از منابع جغرافيايی خود یا منابع موجود در محیط بین‌الملل، تدوین می‌کنند. این تدوین استراتژی‌ها در دامنه‌های مختلفی از جمله اقتصادی، نظامی، فرهنگی و سیاسی و... قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، ژئوپلیتیک علاوه بر فهم تأثیرات جغرافيايی در روابط بین‌الملل، به تحلیل نقش این تأثیرات در تصمیم‌گیری‌ها و استراتژی‌های بازیگران سیاسی (سیاست خارجی) نیز می‌پردازد تا دستیابی به اهداف و منافع ملی را برای آن‌ها تسهیل کند.

بر این اساس، ژئوپلیتیک را می‌توان دانش چگونگی بهره‌برداری از منابع جغرافيايی قدرت از سوی بازیگران سیاسی در سیاست خارجی آن‌ها دانست. اصطلاح "جغرافيايی قدرت" به تلمیح به تأثیر مؤثر و مهمی از نقش جغرافیا و منابع مرتبط با آن در تعیین سیاست خارجی اشاره دارد. بر این اساس، ژئوپلیتیک به عنوان یک مجموعه از اصول و مبانی، کمک می‌کند تا بازیگران سیاسی با بهره‌گیری از توانمندی‌های جغرافيايی خود، استراتژی‌هایی مناسب‌تری را در سیاست خارجی خود تدوین کنند (بهرامی جاف، ۱۴۰۱: ۳۹). در همین راستا بحران‌های ژئوپلیتیکی هنگامی شکل می‌گیرند که منابع قدرت جغرافيايی به عنوان یک مسئله اساسی، موجب رقابت و درگیری میان بازیگران مختلف در عرصه بین‌المللی می‌شوند. این منابع می‌توانند شامل دسترسی به منابع طبیعی، کنترل مناطق استراتژیک، یا حتی توزیع قدرت در ساختارهای سیاسی و اقتصادی منطقه باشند (جان‌پرور، ۱۳۹۶: ۲۹).

تحلیل‌گران ژئوپلیتیک با تکیه بر چهار جنبه مهم به تحلیل این بحران‌ها می‌پردازند و از این طریق به فهم مناسب‌تری از چگونگی شکل‌گیری و تداوم بحران‌ها دست می‌یابند. جنبه نخست که از سوی اندیشمندان ژئوپلیتیک بررسی می‌شود، به منابع قدرت جغرافيايی بازمی‌گردد. این منابع می‌توانند شامل ذخایر انرژی، مسیرهای تجاری، دسترسی به آب‌های آزاد یا موقعیت‌های جغرافيايی استراتژیک باشند. در بسیاری از موارد، رقابت بر سر کنترل یا بهره‌برداری از این منابع، نقطه آغازین بسیاری از بحران‌های ژئوپلیتیکی است (Billon, 2007). در گام دوم، باید به بازیگران مختلفی که در بحران درگیر هستند توجه شود. این بازیگران می‌توانند در سطوح مختلف عمل کنند: فروملی شامل گروه‌های قومی، سیاسی یا شورشی، ملی شامل دولت‌های مرکزی و نهادهای حکومتی، منطقه‌ای شامل ائتلاف‌های منطقه‌ای و کشورهای همسایه، و جهانی شامل قدرت‌های فرامنطقه‌ای یا سازمان‌های بین‌المللی نظیر سازمان ملل (Belhoste & Dimitrova,).

(2023). هرکدام از این بازیگران منافع، اهداف و راهبردهای متفاوتی دارند و این تنوع نقش آفرینی به پیچیدگی بحران‌های ژئوپلیتیکی می‌افزاید. جنبه سوم به استراتژی‌هایی اشاره دارد که در طول بحران از سوی بازیگران مختلف شکل می‌گیرد. این استراتژی‌ها می‌توانند شامل اقداماتی نظامی، دیپلماتیک، اقتصادی یا حتی رسانه‌ای باشند (Nitoiu & Sus, 2019). واکاوی و شناخت استراتژی بازیگران قدرت، کلید اصلی فهم روند تحولات بحران‌های ژئوپلیتیکی به شمار می‌رود. در واقع بحران‌های ژئوپلیتیکی محصول ترکیب متغیرهای متعدد هستند؛ از تضاد منافع اقتصادی و سیاسی گرفته تا نقش منابع طبیعی و جغرافیا. استراتژی‌های بازیگران قدرت به‌عنوان برنامه‌های عملیاتی برای رسیدن به اهداف معین، نشان‌دهنده جهت‌گیری‌ها، ابزارها و حتی محدودیت‌های این بازیگران در مدیریت بحران‌ها هستند. در نتیجه، واکاوی این استراتژی‌ها به تحلیلگران کمک می‌کند تا بحران‌ها را در بستر دقیق‌تری تفسیر کرده و پیش‌بینی‌های قابل‌اتکایی از روند آن‌ها ارائه دهند. یکی از دلایل اهمیت تحلیل استراتژی بازیگران، پیچیدگی و چندلایه بودن روابط قدرت است. بازیگران قدرت از ابزارهای مختلف سخت و نرم برای تأثیرگذاری بر محیط بین‌المللی استفاده می‌کنند (بهرامی جاف، ۱۴۰۳). قدرت نظامی، دیپلماسی، اقتصاد، و نفوذ فرهنگی ابزارهایی هستند که هرکدام به‌نوبه خود شکل‌دهنده رفتار بازیگران در بحران‌ها هستند. به‌عنوان مثال، ایالات متحده در بحران‌های خاورمیانه به دنبال تحکیم هژمونی خود از طریق ابزارهای نظامی بوده، در حالی که چین در مدیریت بحران‌های آفریقا عمدتاً به استفاده از دیپلماسی و نفوذ اقتصادی متکی بوده است (اولسن، ۲۰۱۵). شناخت استراتژی‌ها برای درک بهتر نتیجه و پیامدهای بحران‌ها ضروری است. بسیاری از بحران‌ها بر اساس نحوه مدیریت استراتژیک آن‌ها به سرانجام‌های متفاوتی منتهی می‌شوند. برای مثال، در بحران کوبا، پیچیدگی‌های استراتژی ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی به مدیریت موفق بحران و جلوگیری از جنگ منجر شد (وینتر، ۲۰۰۷).

واکاوی استراتژی بازیگران، امکان شناسایی ضعف‌ها و فرصت‌ها را هم فراهم می‌کند. بازیگران قدرت اغلب در اجرای استراتژی‌های خود با محدودیت‌هایی روبه‌رو می‌شوند که ممکن است فرصت‌هایی برای طرف‌های دیگر ایجاد کند. این موضوع به‌ویژه در بحران‌هایی که بازیگران چندگانه دخیل هستند، اهمیت دارد. بررسی مواردی از قبیل توانایی سازمان‌های بین‌المللی در میانجی‌گری یا نقش قدرت‌های منطقه‌ای در تعدیل بحران‌ها، نشان‌دهنده اهمیت تعاملات استراتژیک است (کوپن، ۲۰۰۶). در نهایت، ماهیت مناسبات میان بازیگران در طی بحران یکی دیگر از جنبه‌های مهم تحلیل است. این مناسبات می‌توانند شامل ائتلاف‌ها، تعارضات، رقابت‌ها یا همکاری‌های موقت باشند. تعاملات بین بازیگران در طول بحران به‌شدت تحت تأثیر منافع استراتژیک و موقعیت‌های جغرافیایی قرار دارد. این مناسبات هم اغلب متفاوت و متغیر هستند،

به گونه‌ای که بازیگران ممکن است در طول بحران از هم‌پیمان به رقیب یا بالعکس تبدیل شوند (جان‌پرور و همکاران، ۱۳۹۹).

در این پژوهش، ژئوپلیتیک انتقادی به عنوان چارچوب نظری اصلی برای تحلیل استراتژی‌های رژیم صهیونیستی در قبال غزه و گرفتاری آن در گرداب ژئوپلیتیکی انتخاب شده است. این نظریه به بررسی چگونگی بر ساخت جغرافیای قدرت، نقش استراتژی‌های بازیگران در مدیریت بحران‌ها، پیامدهای ناکارآمدی این استراتژی‌ها در بازتولید بحران می‌پردازد.

ژئوپلیتیک انتقادی ریشه در معرفت‌شناسی بر ساخت‌گرایی دارد که دانش ژئوپلیتیکی را نتیجه تعاملات گفتمانی، روایت‌ها و روابط قدرت می‌داند. بر این اساس، غزه نه صرفاً یک مکان جغرافیایی، بلکه فضایی است که از طریق گفتمان‌های سیاسی رژیم صهیونیستی (مانند «منطقه تهدید» یا «فضای محاصره‌شده») و روایت‌های مقاومت (مانند «نماد پایداری») بر ساخته شده است. این رویکرد معرفتی به تحلیلگران امکان می‌دهد تا با بررسی گفتمان‌ها و استراتژی‌های بازیگران، به فهم عمیق‌تری از ریشه‌های ناکارآمدی سیاست‌های رژیم صهیونیستی و تداوم بحران در غزه دست یابند (بهرامی جاف، ۱۴۰۳). برخلاف ژئوپلیتیک کلاسیک که بر جغرافیای فیزیکی و منابع مادی تأکید دارد، ژئوپلیتیک انتقادی به نقش هویت، نمادها، و معانی در شکل‌دهی به روابط قدرت توجه می‌کند، که این امر با تحلیل مفهوم گرداب ژئوپلیتیکی در این پژوهش همخوانی دارد. باید توجه داشت که، مفهوم «گرداب ژئوپلیتیکی» در این پژوهش به عنوان چارچوبی تحلیلی برای تبیین ناکارآمدی استراتژی‌های رژیم صهیونیستی به کار رفته است. این مفهوم نشان می‌دهد که چگونه ناتوانی در فهم پویایی‌های فضایی، هویتی، و قدرت‌محور، رژیم صهیونیستی را در چرخه‌ای از سیاست‌های پرهزینه و بی‌فرجام گرفتار کرده است. ژئوپلیتیک انتقادی با تأکید بر بر ساخت‌های گفتمانی و نقش جغرافیا در بازتولید قدرت، این گرداب را به عنوان نتیجه ناکامی در خوانش استراتژیک فضا و مقاومت تحلیل می‌کند.

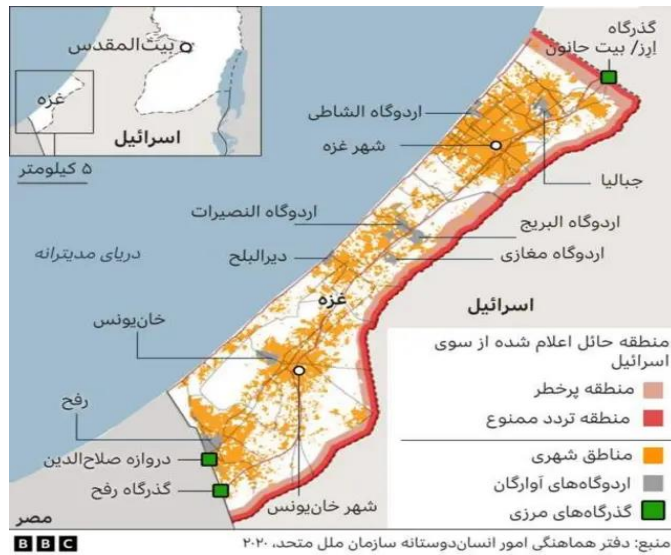
روش تحقیق

روش تحقیق این مطالعه بر پایه تحلیل کیفی و رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی استوار است. این رویکرد به بررسی استراتژی‌های رژیم صهیونیستی در قبال غزه از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۲۴ پرداخته و به تحلیل عمیق تأثیرات این استراتژی‌ها در سطوح مختلف، از سطح فروملی تا بین‌المللی، می‌پردازد. این مطالعه از تحلیل اسنادی و تحلیل محتوا بهره می‌گیرد تا از طریق منابع معتبر علمی، گزارش‌های بین‌المللی، و داده‌های تاریخی و ژئوپلیتیکی، به بررسی نتایج و ناکارآمدی استراتژی‌های رژیم صهیونیستی در این دوره بپردازد. تحقیق به طور مشخص از مطالعه موردی به عنوان رویکرد اصلی استفاده کرده و تمرکز خود را بر روی استراتژی‌های مشخصی مانند عقب‌نشینی یک‌جانبه، محاصره اقتصادی، عملیات نظامی و جداسازی سیاسی قرار داده است. برای این منظور، مجموعه‌ای از منابع ثانویه شامل مقالات علمی، گزارش‌های سازمان‌های

بین‌المللی، و تحلیل‌های ژئوپلیتیکی استفاده شده‌اند تا روند استراتژی‌های رژیم صهیونیستی و تأثیرات آن بر مناسبات منطقه‌ای و داخلی بررسی شود. همچنین، این تحقیق از چارچوب مفهومی «گرداب ژئوپلیتیکی» برای تحلیل ناکارآمدی استراتژی‌ها بهره گرفته است. این چارچوب به تفسیر چگونگی گرفتار شدن رژیم صهیونیستی در چرخه‌ای از استراتژی‌های ناکارآمد و بی‌ثمر پرداخته و به بررسی نقش مناسبات قدرت، منابع جغرافیایی و بازیگران داخلی و بین‌المللی در این فرآیند می‌پردازد.

منطقه مورد مطالعه

باریکه غزه، نوار باریکی از سرزمین فلسطین است که در ساحل شرقی دریای مدیترانه قرار دارد. این منطقه با مساحت تقریبی ۳۶۵ کیلومتر مربع یکی از پرتراکم‌ترین مناطق جهان از لحاظ جمعیتی محسوب می‌شود. نوار غزه حدود ۴۱ کیلومتر طول و بین ۶ تا ۱۲ کیلومتر عرض دارد و در بخش جنوبی با مصر از طریق گذرگاه رفح مرز مشترک دارد. از سمت شرق و شمال، غزه با رژیم صهیونیستی هم‌مرز است و این موقعیت جغرافیایی باعث شده که کنترل ورود و خروج از این منطقه تا حد زیادی تحت تأثیر رژیم صهیونیستی قرار گیرد (Farhat & Others, 2023). از لحاظ طبیعی، نوار غزه عمدتاً منطقه‌ای کم‌ارتفاع و ساحلی است. دریای مدیترانه در غرب این منطقه قرار دارد و آن را به یکی از مراکز ماهیگیری تبدیل کرده است. با این حال، منابع طبیعی نوار غزه محدود بوده و نبود منابع آبی کافی و زمین‌های کشاورزی مناسب، این منطقه را وابسته به واردات غذا و دیگر کالاهای اساسی کرده است. آب‌وهوای مدیترانه‌ای غزه هم با تابستان‌های گرم و خشک و زمستان‌های ملایم، تأثیر کمی بر افزایش توانایی تولید مواد غذایی دارد (Thawaba, 2023). موقعیت جغرافیایی غزه آن را به نقطه‌ای استراتژیک و حساس در منازعات فلسطینی-رژیم صهیونیستی تبدیل کرده است. نزدیکی به رژیم صهیونیستی، مصر و دریای مدیترانه به این منطقه اهمیت ویژه‌ای از لحاظ ژئوپلیتیکی داده است. این موقعیت سبب شده که غزه همواره به عنوان نقطه تمرکز درگیری‌ها و کشمکش‌های نظامی و سیاسی بین رژیم صهیونیستی و گروه‌های مقاومت فلسطینی، به ویژه حماس، مطرح باشد (Kaposi, 2017). در همین راستا، محاصره غزه از سوی رژیم صهیونیستی و محدودیت‌های شدید در ورود و خروج کالاها، از عوامل کلیدی در پیچیده‌تر شدن بحران‌های انسانی و اقتصادی در این منطقه است. به لحاظ جغرافیای انسانی، نوار غزه با جمعیتی حدود ۲ میلیون نفر (طبق آخرین آمار) یکی از پرتراکم‌ترین مناطق مسکونی جهان است. جمعیت بالا و کمبود منابع طبیعی به بحران‌های زیست‌محیطی و اقتصادی دامن زده است. وضعیت زیرساخت‌های آب، برق و بهداشت عمومی هم به دلیل محاصره و درگیری‌های مداوم با چالش‌های فراوانی روبروست. این وضعیت جغرافیایی و تراکم بالا، همراه با تنش‌های سیاسی و نظامی، نوار غزه را به یکی از مناطق پیچیده و بحران‌زده جهان تبدیل کرده است.



شکل ۱: موقعیت جغرافیایی نوار غزه در سرزمین‌های اشغالی

یافته‌های تحقیق

در تحقیق حاضر، ابتدا به بررسی استراتژی‌های رژیم صهیونیستی در قبال نوار غزه از زمان عقب‌نشینی این کشور در سال ۲۰۰۵ تا سال ۲۰۲۴ پرداخته شده است. رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۵ به‌طور یک‌جانبه تمام نیروهای نظامی و مستعمرات خود را از غزه خارج کرد. این اقدام به‌عنوان یک تغییر راهبردی در سیاست‌های رژیم صهیونیستی تلقی شد که هدف آن کاهش مسئولیت‌های امنیتی و اقتصادی در این منطقه بود. با این حال، پس از این عقب‌نشینی، حماس در سال ۲۰۰۷ کنترل غزه را به دست گرفت و از آن زمان، تنش‌ها و درگیری‌ها بین رژیم صهیونیستی و حماس به‌طور مداوم ادامه داشته است. در این تحقیق، به بررسی این مسئله پرداخته‌ایم که تا چه اندازه استراتژی‌هایی که رژیم صهیونیستی در این بازه زمانی به کار برده را می‌توان مصداقی از گرداب ژئوپلیتیکی دانست.

۱. عقب‌نشینی و کنترل غیرمستقیم

استراتژی عقب‌نشینی یک‌جانبه رژیم صهیونیستی از نوار غزه در سال ۲۰۰۵ با هدف کاهش هزینه‌های مستقیم ناشی از اشغال نظامی و بازسازی تصویر بین‌المللی این رژیم در افکار عمومی جهانی طراحی شد (Levin, 2014). خروج نیروهای نظامی و شهرک‌نشینان یهودی از غزه نه فقط اقدامی تاکتیکی در راستای کاهش تلفات و فشارهای اقتصادی به

شمار می‌رفت، بلکه ابزاری برای کاستن از حجم انتقادات نهادهای حقوق بشری و تقویت مشروعیت بین‌المللی اسرائیل در فرآیندهای دیپلماتیک بود (Rynhold & Waxman, 2008). هرچند در ظاهر این عقب‌نشینی به معنای پایان اشغال قلمداد شد، اما در عمل رژیم صهیونیستی با تکیه بر اشکال جدیدی از کنترل - از جمله مسدودسازی گذرگاه‌ها، کنترل فضاها، هوایی و دریایی، و اعمال فشارهای اقتصادی - ساختار حاکمیتی غیرمستقیمی بر غزه حفظ کرد. این الگوی جدید، تلاشی بود برای تبدیل «فضای اشغال‌شده» به «فضای تحت نظارت از راه دور» با هدف حفظ برتری راهبردی و امنیتی بدون پذیرش مسئولیت مستقیم حقوقی یا سیاسی. طراحی و اجرای این استراتژی با مشارکت چندین نهاد و بازیگر صورت گرفت. در سطح امنیتی، نهادهای نظامی رژیم صهیونیستی به دنبال کاهش هزینه‌های عملیاتی در غزه و تمرکز بر مدیریت بحران در کرانه باختری بودند. در سطح سیاسی، دولت وقت به رهبری آریل شارون تلاش داشت با این اقدام، حمایت داخلی را افزایش داده و جایگاه بین‌المللی اسرائیل را تقویت کند (Peled, 2006). این طرح با استقبال اولیه برخی دولت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده، روبه‌رو شد. همچنین حمایت کشورهای اروپایی در راستای «نمایش حسن نیت اسرائیل» در مذاکرات صلح از دیگر اهداف این سیاست بود (Kaliser, 2007). یکی دیگر از اهداف نهفته در این طرح، جداسازی سیاسی و جغرافیایی میان نوار غزه و کرانه باختری بود؛ سیاستی که رژیم صهیونیستی امید داشت از طریق آن روند مذاکرات را به گونه‌ای دگرگون سازد که به جای تمرکز بر راه‌حل جامع فلسطینی، مسیرهای جداگانه و تفکیک‌شده‌ای برای آینده غزه و کرانه تعریف شود. این هدف، با هدف تضعیف انسجام سیاسی فلسطینی‌ها و تفکیک سازمان‌های مقاومت از دولت خودگردان دنبال شد. در سطح منطقه‌ای، برخی کشورهای عربی مانند مصر و اردن این اقدام را گامی در جهت کاهش اصطکاک‌های نظامی و زمینه‌سازی برای آرام‌سازی منطقه‌ای تلقی کردند (اسحاق، ۲۰۱۷). اما در سوی دیگر، بازیگرانی چون ایران و سوریه که حامی محور مقاومت بودند، عقب‌نشینی اسرائیل را

به عنوان نشانه‌ای از ضعف و شکست در برابر اراده ملت فلسطین ارزیابی کردند. این تفسیر، به تقویت جایگاه سیاسی و نمادین جریان مقاومت، به ویژه جنبش حماس، انجامید. در فضای داخلی فلسطین، خروج اسرائیل خلأ قدرتی ایجاد کرد که به سرعت از سوی حماس پر شد. این جنبش توانست از فرصت به دست آمده برای تقویت ساختار حکومتی، نظامی و اجتماعی خود بهره گیرد. در نتیجه، توازن قدرت داخلی فلسطین دچار تغییر شد و شکاف‌های ایدئولوژیک و سازمانی میان حماس و جنبش فتح تشدید گردید. بنابراین، استراتژی عقب‌نشینی نه فقط به فروکش کردن بحران کمک نکرد، بلکه بستر شکل‌گیری یک فضای جدید مقاومت را فراهم آورد. از نگاه نهادهای بین‌المللی، این استراتژی با دیده تردید نگریسته شد. با آن‌که رژیم صهیونیستی خروج فیزیکی از غزه را به مثابه مسئولیت‌زدایی تفسیر کرد، اما نهادهای حقوق بشری تأکید داشتند که مادامی که ابزارهای کنترل اقتصادی، امنیتی و فضایی همچنان در اختیار اسرائیل است، مسئولیت حقوقی و اخلاقی هم پابرجاست. بنابراین، هدف رژیم صهیونیستی در رهایی از انتقادات فقط به شکل جزئی محقق شد و فشارهای بین‌المللی، به ویژه پس از درگیری‌های سال‌های بعد، مجدداً افزایش یافت. از منظر تحلیل راهبردی، می‌توان گفت این عقب‌نشینی نه یک پیروزی تاکتیکی بلکه نقطه آغاز گرفتار شدن اسرائیل در یک چرخه تصمیم‌گیری فرسایشی بود. فقدان درک صحیح از ماهیت فضا و بازیگران مقاومت، ناتوانی در ارزیابی پویایی‌های اجتماعی و نمادین غزه، و امید واهی به مهار بحران از طریق روش‌های غیرمستقیم، همه دست‌به‌دست دادند تا این سیاست، رژیم صهیونیستی را وارد وضعیتی از نوع گرداب ژئوپلیتیکی کند. وضعیتی که در آن هر اقدام جدید، نه راهگشا، بلکه تشدیدکننده پیچیدگی بحران و افزایش‌دهنده هزینه‌های امنیتی، سیاسی و اجتماعی خواهد بود.

۲. محاصره اقتصادی و فشار برای تضعیف حماس

پس از به قدرت رسیدن جنبش حماس در سال ۱۳۸۶ (۲۰۰۷ میلادی)، رژیم صهیونیستی به سرعت راهبردی تازه را در پیش گرفت که مبتنی بر محاصره اقتصادی و اعمال فشارهای همه‌جانبه بود. هدف اصلی این سیاست، تضعیف توان نظامی، ساختاری و اجتماعی

حماس از طریق کاهش منابع مالی، محدودسازی ارتباطات خارجی، و ایجاد بحران در معیشت عمومی در غزه بود. رژیم صهیونیستی با این تصور که ایجاد شرایط فروپاشی اقتصادی به کاهش مشروعیت حماس و در نهایت عقب‌نشینی آن از مواضع سیاسی - امنیتی منجر خواهد شد، این راهبرد را با شدت اجرا کرد (Pinfold, 2022). این سیاست با هماهنگی نهادهای نظامی و امنیتی رژیم صهیونیستی طراحی شد؛ نهادهایی که معتقد بودند فشار اقتصادی به کاهش حملات و خنثی‌سازی تهدیدات موشکی منجر خواهد شد. حمایت دولت وقت رژیم صهیونیستی از این راهبرد، با هدف مشروعیت‌بخشی به سیاست کنترل غیرمستقیم بر غزه، و بهره‌برداری از حمایت سیاسی و نظامی متحدانی چون ایالات متحده، عملیاتی شد. در سطح منطقه‌ای، اجرای مؤثر محاصره نیازمند همکاری کشورهای هم‌مرز با غزه بود. مصر، به عنوان همسایه جنوبی نوار غزه، با نظارت بر گذرگاه رفح نقش مهمی در این پروژه ایفا کرد (Butt & Butt, 2016). این همکاری، هرچند به تقویت پیوندهای امنیتی بین رژیم صهیونیستی و مصر انجامید، اما با موج گسترده‌ای از نارضایتی در جوامع عرب و انتقادهای داخلی در مصر روبه‌رو شد (Arie, 2013). به این ترتیب، رژیم صهیونیستی کوشید این اقدام را به عنوان گامی مشروع در برابر تهدیدهای «تروریستی» معرفی کند. در سطح جهانی، رژیم صهیونیستی این سیاست را به گونه‌ای سامان داد که حمایت کشورهای غربی، به ویژه ایالات متحده و برخی دولت‌های اروپایی، را همچنان حفظ کند. این کشورها، با درک یک سوئیه از تحولات فلسطین، ضمن حمایت از استمرار محاصره، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم کمک‌های مالی، امنیتی و دیپلماتیک به رژیم صهیونیستی ارائه کردند. با این حال، در میان مدت، پیامدهای انسانی محاصره موجب افزایش نگرانی‌های جهانی شد و افکار عمومی و نهادهای بین‌المللی فشارهای خود را برای لغو یا تعدیل این سیاست افزایش دادند.

محاصره موجب تحولات ژرف در ساختار سیاسی و اجتماعی شد. فشار اقتصادی شدید، بیکاری، قطع منابع انرژی و خدمات، زمینه را برای نارضایتی اجتماعی فراهم کرد. اما در مقابل، حماس با استفاده از این وضعیت بحرانی، به بازتولید گفتمان مقاومت و مشروعیت ایدئولوژیک خود پرداخت. این جنبش توانست حمایت بخش‌هایی از جامعه را از طریق ارائه خدمات اولیه، سازمان‌دهی مقاومت و بهره‌گیری از گفتمان مظلومیت، حفظ یا حتی تقویت کند. هم‌زمان، محاصره اقتصادی به تشدید شکاف سیاسی بین حماس و فتح هم انجامید. دولت خودگردان فلسطین، که در کرانه باختری مستقر بود، بر سر نحوه اداره غزه و مسیر مذاکرات صلح، با حماس وارد رقابت و منازعه جدی شد. در این فضا، غزه به تدریج به نقطه‌ای منفک از پروژه سیاسی رسمی فلسطینی تبدیل شد. در سطح بین‌المللی، اجرای این راهبرد موجب بازآرایی روابط حماس با برخی دولت‌های منطقه‌ای گردید. جمهوری اسلامی ایران و کشور قطر، با ارائه حمایت‌های مالی و تسلیحاتی، به مهم‌ترین حامیان حماس بدل

شدند. این روابط موجب شد که ساختارهای جایگزین اقتصادی و نظامی برای حماس فراهم شود (Uslu & Karatas, 2020). چنین تغییری، برخلاف تصور طراحان اولیه به تقویت جایگاه راهبردی آن در معادلات منطقه‌ای انجامید. از سوی دیگر، رژیم صهیونیستی تلاش کرد برای تداوم محاصره و مقابله با نفوذ ایران، ائتلاف‌های منطقه‌ای با دولت‌های عربی مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی شکل دهد. این مناسبات نوظهور که عمدتاً بر پایه منافع امنیتی و نگرانی‌های مشترک در برابر گسترش نفوذ جمهوری اسلامی ایران طراحی شدند، به تعمیق روابط اقتصادی-امنیتی میان رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی انجامیدند (Ulrichsen, 2018).

۳. عملیات نظامی و استفاده از فن‌آوری‌های پیشرفته دفاعی

از سال ۱۳۸۷ (۲۰۰۸ میلادی)، رژیم صهیونیستی راهبرد نظامی مشخصی را علیه نوار غزه به اجرا گذاشت که هدف اصلی آن، تضعیف توانایی‌های نظامی گروه‌های مقاومت به‌ویژه حماس بود. این سیاست بر این فرض استوار بود که با وارد آوردن ضربات گسترده به زیرساخت‌های نظامی، انبارهای تسلیحاتی و شبکه‌های فرماندهی مقاومت، می‌توان قدرت پاسخ‌دهی این گروه‌ها را کاهش داد. به همین منظور، حملات هوایی، زمینی و اطلاعاتی به‌طور هماهنگ و با بهره‌گیری از سامانه‌های پیشرفته دفاعی مانند سامانه «گنبد آهنین» صورت گرفت (Inbar & Shamir, 2014). این راهبرد مبتنی بر تلفیق قدرت هجومی و دفاعی بود که با هدف ایجاد بازدارندگی مداوم طراحی شده بود. بازیگران اصلی این راهبرد شامل ارتش و سازمان‌های اطلاعاتی رژیم صهیونیستی بودند که نقشی محوری در شناسایی اهداف، طراحی عملیات و توسعه سامانه‌های پدافندی ایفا کردند. از دیدگاه این نهادها، افزایش توان بازدارندگی و کاهش تهدیدهای مرزی از ناحیه غزه، نیازمند اجرای عملیات دوره‌ای با شدت بالا بود. دولت این رژیم هم در توجیه این اقدامات، آن‌ها را بخشی از راهبرد دفاعی در برابر تهدیدات امنیتی ناشی از فعالیت‌های مسلحانه گروه‌های فلسطینی معرفی کرد (Zvada & Lach, 2023). مناسبات شکل‌گرفته در اطراف این سیاست نظامی، بیانگر پیوندی منسجم میان دولت، ارتش و بازیگران بین‌المللی به‌ویژه ایالات متحده است. دولت آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین حامی تسلیحاتی و سیاسی رژیم صهیونیستی، نقش مهمی در تأمین منابع مالی برای توسعه سامانه‌های دفاعی مانند گنبد آهنین ایفا کرد. این همکاری به رژیم صهیونیستی امکان داد تا نه فقط از آسیب‌پذیری خود در برابر موشک‌های مقاومت بکاهد، بلکه به کاهش تلفات غیرنظامیان در مناطق اشغالی هم استناد کند (Holt, 2014). در سطح منطقه‌ای، عملیات نظامی رژیم صهیونیستی واکنش‌های متناقضی از سوی کشورهای پیرامونی به دنبال داشت. برخی کشورها مانند مصر و اردن که دارای مناسبات رسمی و قراردادهای صلح با رژیم صهیونیستی هستند، به‌طور ضمنی از این اقدامات حمایت کردند. آنان در برخی موارد با بستن گذرگاه‌های مرزی

و کنترل ورود تسلیحات به غزه، در عمل به اجرای این سیاست کمک کردند (Borrvalho, 2022). در مقابل، کشورهای حامی محور مقاومت، به ویژه ایران، این عملیات را مصداق تجاوز و نسل‌کشی معرفی کرده و به تقویت پشتیبانی خود از گروه‌های فلسطینی پرداختند (Saada & Turan, 2020). این وضعیت، به تعمیق شکاف سیاسی و امنیتی در سطح منطقه انجامید و تعادل‌های ژئوپلیتیکی موجود را دچار تحول کرد (Sharp & Others, 2006). در فضای داخلی رژیم صهیونیستی، این عملیات با حمایت گسترده افکار عمومی مواجه شد؛ زیرا جامعه این رژیم با تهدیدهای امنیتی مداوم مواجه بوده و عملیات نظامی را ضامن بازدارندگی می‌دانست. باین حال، تداوم درگیری‌ها و افزایش فشارهای بین‌المللی برای کاهش تلفات غیرنظامی در غزه، موجب شد که بر دولت برای یافتن راهکارهای پایدارتر فشار وارد شود. همچنین، افزایش نقش ارتش در تصمیم‌سازی‌های سیاسی، موازنه میان ساختار نظامی و مدنی را تحت تأثیر قرار داد (Feinstein, 2018). افزون بر این، استفاده از فن‌آوری‌های پیشرفته نظامی و سامانه‌های دفاعی موجب شد که رژیم صهیونیستی مناسبات گسترده‌تری با کشورهای غربی برقرار کند. همکاری‌های نظامی، فروش فن‌آوری‌های دفاعی، و مشارکت در پروژه‌های مشترک، این رژیم را به یکی از بازیگران اصلی در عرصه صادرات فن‌آوری‌های تسلیحاتی تبدیل کرد (Shindler, 2014).

۴. استراتژی جداسازی سیاسی و دیپلماتیک

راهبرد جداسازی غزه از کرانه باختری از دهه ۱۳۷۰ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی) در دستور کار رژیم صهیونیستی قرار گرفت، اما پس از پیروزی انتخاباتی حماس در سال ۱۳۸۵ و تسلط این جنبش بر غزه در سال ۱۳۸۶، با شدت و شتاب بیشتری دنبال شد (Vericat, 2020). این سیاست مبتنی بر فرایندی چندوجهی شامل تجزیه سرزمینی، گسست هویتی، و ایجاد نواحی بسته و منزوی بود که هدف از آن، تفکیک ساختاری و نهادی جامعه فلسطینی به دو بخش واگرا و گاه متخاصم بود (Falah, 2005). رژیم صهیونیستی از طریق این راهبرد، تلاش کرد غزه را به یک واحد جغرافیایی محصور و منزوی تبدیل کند، درحالی‌که کرانه باختری را با تقطیع فضایی، به مجموعه‌ای از قطعات مجزا تقسیم کرد که با قلمرو این رژیم احاطه شده‌اند (Vericat, 2020). در پس این راهبرد، هدفی راهبردی‌تر نهفته بود: جلوگیری از شکل‌گیری یک حکومت فلسطینی یکپارچه که از قدرت کافی برای مذاکره یا مقاومت در برابر اسرائیل برخوردار باشد. این سیاست همچنین در راستای حفظ برتری اسرائیل بر منابع حیاتی از جمله آب، زمین و خطوط ارتباطی منطقه‌ای طراحی شده بود (Falah, 2005). رژیم صهیونیستی بر این باور بود که با دامن زدن به اختلافات سیاسی میان حماس و فتح، می‌تواند توان سازمانی و مقاومت فلسطینیان را تضعیف کرده و از انشقاق میان این دو جریان، برای کنترل روند مذاکرات صلح بهره‌برداری کند (Taghdisi-Rad, 2014). این راهبرد از سوی سطوح عالی تصمیم‌گیری رژیم صهیونیستی، به ویژه نهادهای

نظامی و امنیتی، با قاطعیت دنبال شد. سیاست هم‌زمان «تضعیف حماس در غزه» و «تقویت دولت خودگردان در کرانه باختری»، در واقع با هدف بر هم زدن توازن سیاسی و اجتماعی در میان فلسطینیان صورت گرفت (Turner, 2009). رژیم صهیونیستی از طریق این سیاست، کوشش کرد تا میان غزه و کرانه باختری نوعی گسست ساختاری ایجاد کند که هم وحدت سیاسی فلسطینیان را مختل سازد و هم امکان تشکیل جبهه‌ای واحد علیه سیاست‌های صهیونیستی را از میان ببرد. در سطح بین‌المللی، رژیم صهیونیستی این سیاست را به‌منابه ابزاری برای ایجاد تفرقه در میان حامیان فلسطین به کار گرفت. از یک‌سو، کوشید با معرفی حماس به‌عنوان یک جریان افراطی و خشونت‌طلب، مشروعیت سیاسی آن را در افکار عمومی جهانی تضعیف کند؛ و از سوی دیگر، از طریق روابط دیپلماتیک با کشورهای غربی، آنان را به گنجانیدن حماس در فهرست گروه‌های تروریستی ترغیب کرد. این تلاش‌ها تا اندازه‌ای موفق بود و در نتیجه آن، بخشی از کمک‌های بین‌المللی به غزه مسدود شد (Darmayadi & Others, 2024). از سوی دیگر، رژیم صهیونیستی با تقویت پیوندهای اقتصادی و امنیتی با کشورهای اروپایی و عربی، به‌ویژه مصر و اردن، سعی کرد فشار بیشتری بر حماس وارد کند. این دو کشور که خود نگران افزایش نفوذ ایدئولوژیک و نظامی حماس در منطقه بودند، در همکاری‌هایی چندلایه با رژیم صهیونیستی، نقشی در محدودسازی توان حماس ایفا کردند (Henriksen, 2009؛ Zuhur, 2014). هم‌زمان، حمایت از دولت خودگردان فلسطین به رهبری محمود عباس و تسهیل دسترسی آن به منابع مالی، کمک‌های خارجی و زیرساخت‌های اداری، موجب شد که کرانه باختری در مقایسه با غزه، به منطقه‌ای نسبتاً باثبات‌تر و دارای مشروعیت بین‌المللی تلقی شود (Hafez & Walther, 2012). در بعد اقتصادی، رژیم صهیونیستی با بهره‌گیری از اهرم‌های تجاری و کمک‌های بین‌المللی، وضعیت کرانه باختری را تقویت کرد و هم‌زمان غزه را در وضعیت بحران مزمن نگاه داشت. این سیاست دوگانه، باعث شد که تفاوت در سطح زندگی، دسترسی به منابع و میزان مشارکت سیاسی، به عنصری مهم در تعمیق شکاف‌های میان دو بخش جغرافیای فلسطینی تبدیل شود. در مجموع، راهبرد جداسازی سیاسی و سرزمینی فلسطین، موجب بازآرایی ساختارهای ژئوپلیتیکی داخلی فلسطینیان و تغییر قواعد بازی در روند صلح شد. رژیم صهیونیستی به‌جای تعامل با یک نهاد واحد، اکنون با دو واحد پراکنده مواجه بود که یکی در عرصه سیاسی، و دیگری در عرصه نظامی تعریف می‌شدند. این ساختار، به این رژیم اجازه داد تا هرگونه فشار بین‌المللی برای تشکیل دولت واحد فلسطینی را با استناد به اختلافات داخلی رد کرده و درعین حال، خود را به‌عنوان طرفی مصلح و تعامل‌گر معرفی کند.

تحلیل نتایج استراتژی‌ها

تحلیل چهار استراتژی اصلی رژیم صهیونیستی در قبال غزه و دلایل شکست آن‌ها در دستیابی به اهداف ژئوپلیتیکی با توجه به اصول و معیارهایی که در تحلیل بحران‌های ژئوپلیتیکی استفاده

می‌شود، نیازمند بررسی دقیق اهداف، پیامدها، تأثیرات بر بازیگران داخلی و خارجی و بررسی هزینه‌های هر استراتژی است. هر یک از این استراتژی‌ها از منظر زمان‌بندی، هزینه‌ها و توانایی انعطاف‌پذیری در مواجهه با تغییرات محیطی و سیاسی بررسی خواهد شد.

۱. عقب‌نشینی و کنترل غیرمستقیم

استراتژی عقب‌نشینی یک‌جانبه رژیم صهیونیستی از نوار غزه در سال ۲۰۰۵، اگرچه در ظاهر نوعی انصراف از اشغالگری مستقیم تلقی می‌شد، اما در باطن تلاشی بود برای بازتعریف شیوه‌های سلطه ژئوپلیتیکی (Levin, 2014؛ Rynhold & Waxman, 2008). این راهبرد مبتنی بر دو فرض کلیدی طراحی شده بود: نخست، اینکه خروج فیزیکی از غزه، با کاهش مسئولیت حقوقی و فشارهای بین‌المللی همراه خواهد بود؛ و دوم، اینکه خلأ قدرت ناشی از این خروج، موجب تضعیف ساختارهای مقاومت فلسطینی خواهد شد. اما بررسی روندهای پسینی به‌وضوح نشان داد که این دو فرض نه فقط غیرواقع‌بینانه، بلکه فاقد درک ژرف از پویایی قدرت در ساختار فضایی و هویتی غزه بودند (Peled, 2006؛ Kaliser, 2007). در سطح راهبردی، عقب‌نشینی به‌جای کاهش کنترل، آن را در شکل پیچیده‌تری بازتولید کرد؛ به‌گونه‌ای که سلطه مستقیم جای خود را به کنترل غیرمستقیم از طریق محاصره، انسداد مرزها، نظارت‌های هوایی و دریایی و کنترل جریان‌های اقتصادی داد. این تحول، نشان‌دهنده نوعی تغییر در شیوه اعمال قدرت فضایی بود، اما بدون درک این نکته که فضای غزه (به‌واسطه تراکم جمعیتی، حافظه تاریخی مقاومت، و شبکه‌های ایدئولوژیک ریشه‌دار) قادر به تبدیل فشار به انسجام درونی است. به‌جای فروپاشی، فضا به بستری برای بازسازی هویت مقاومت بدل شد (Falah, 2005؛ Vericat, 2020).

از منظر ژئوپلیتیکی، این عقب‌نشینی در حقیقت نشانه‌ای از ناتوانی رژیم صهیونیستی در بازخوانی معنای فضا و جایگاه آن در معادله قدرت بود. نگاه صرفاً امنیتی به غزه، که آن را بار هزینه‌ساز تلقی می‌کرد، موجب شد تا این رژیم، فضا را حذف‌پذیر تصور کند؛ درحالی‌که غزه نه فقط حذف‌پذیر نبود، بلکه به نقطه‌ای نمادین برای بازتولید مشروعیت مقاومت تبدیل شد (Taghdisi-Rad, 2014). از سوی دیگر، این استراتژی در بُعد زمانمندی سیاسی هم دچار اختلال بود. درحالی‌که تحولات درون فلسطین به‌سرعت در حال شکل‌گیری بود، رژیم صهیونیستی نتوانست پیامدهای قدرت‌گیری احتمالی حماس را پیش‌بینی کند. عقب‌نشینی، با ایجاد خلأ قدرت، بستر را برای تسلط سریع و قاطع حماس فراهم ساخت و منجر به ایجاد نوعی مشروعیت نمادین برای حماس گردید (Milton-Edwards, 2005؛ Mehr, 2008؛ Eilam, 2016). در سطح منطقه‌ای هم نتایج معکوس به دست آمد. رژیم صهیونیستی با همکاری امنیتی با مصر، امیدوار بود امنیت مرز جنوبی غزه را تضمین کند؛ اما این همکاری‌ها در افکار عمومی جهان عرب به‌عنوان همدستی با پروژه محاصره و تداوم اشغال غیرمستقیم تفسیر شد. خشم عمومی در مصر و دیگر

کشورهای عربی، شکاف‌هایی عمیق میان ملت‌ها و دولت‌های عربی متحد با اسرائیل ایجاد کرد (Sharp, 2008).

از منظر هزینه-فایده هم عقب‌نشینی دستاوردی نداشت. اگرچه هزینه‌های عملیاتی اشغال کاهش یافت، اما توسعه تهدیدات موشکی، نیاز به گسترش سامانه‌های پدافندی چون گنبد آهنین، و هزینه‌های دیپلماتیک ناشی از افزایش فشارهای جهانی بر رژیم صهیونیستی، به هزینه‌هایی به مراتب بیشتر از گذشته منجر شد (Armstrong, 2018؛ Bashi, 2013؛ Steinberg, 2012؛ Pinfold, 2022). زمان‌بندی نامناسب این استراتژی هم موجب تشدید بحران شد. رژیم صهیونیستی با هدف مدیریت بحران در کوتاه‌مدت، عقب‌نشینی سریع را اجرا کرد، اما به دلیل نداشتن برنامه سیاسی برای دوران پس از خروج، نه فقط موجب بی‌ثباتی نشد، بلکه قدرتی بدیل را در غزه فعال کرد که در برابر هر نوع فشار سرسخت‌تر ظاهر شد (Peters, 2010). از سوی دیگر، رژیم صهیونیستی نتوانست از این فرصت برای تقویت روابط با دولت خودگردان فلسطین یا تقویت جناح‌های میانه‌رو استفاده کند (Hansen, 2021).

۲. محاصره اقتصادی و فشار برای تضعیف حماس

راهبرد محاصره اقتصادی و نظامی رژیم صهیونیستی پس از قدرت‌گیری حماس در غزه در سال ۲۰۰۷، در واقع تلاشی برای فروپاشی تدریجی زیرساخت‌های مقاومت از طریق اعمال فشارهای همه‌جانبه بود. این سیاست مبتنی بر این تصور بود که فشار اقتصادی شدید، ناراضی‌های عمومی را افزایش داده، مشروعیت حماس را تضعیف می‌کند و در نهایت، این جنبش یا به تسلیم سیاسی تن می‌دهد یا توان نظامی خود را از دست می‌دهد (Hovdenak, Butt & Butt, 2016). اما پیامدهای پسینی این سیاست، نشان داد که محاصره نه فقط از تحقق اهداف راهبردی بازماند، بلکه موجب بازتولید قدرت حماس در ابعاد اقتصادی، امنیتی و منطقه‌ای شد. محاصره نه فقط به کاهش حمایت عمومی از حماس منجر نشد، بلکه موجب افزایش همبستگی داخلی در برابر فشار خارجی شد. مردم غزه رژیم صهیونیستی را عامل اصلی بحران اقتصادی دانسته و آن را مسئول انسداد منابع، فقر، و تخریب معیشت روزمره خود معرفی کردند (Hlasny & Others, 2016). به جای تضعیف رابطه دولت-ملت در غزه، فشار بیرونی به تقویت پیوندهای همبستگی داخلی منجر شد. در واکنش به محاصره، اقتصاد غزه دچار بازآرایی ساختاری شد. شکل‌گیری شبکه‌های زیرزمینی از تونل‌ها در مرز با مصر، که در ابتدا صرفاً کارکرد اضطراری داشتند، به تدریج تبدیل به سازوکارهای رسمی اقتصادی برای تأمین کالا، درآمد و حتی تسلیحات شدند (Pelham, 2012؛ Pelham, 2014). این تونل‌ها علاوه بر اینکه کنترل اقتصاد غزه را در اختیار حماس قرار دادند، بلکه این گروه را قادر ساختند مالیات اخذ کند، نظم مالی برقرار کند و نوعی اقتصاد جنگی محلی ایجاد کند. در نتیجه، حماس به جای فروپاشی، موقعیت خود را تقویت کرد و توانست به یک ساختار نیمه‌دولتی استبدادی با اقتدار در حوزه اقتصاد و خدمات تبدیل شود (Milton-)

(Edwards, 2008). این روند حتی پارادایم پسرفت اقتصادی در غزه را که در ادبیات توسعه به کار می‌رفت، به چالش کشید (Roy, 1999؛ Pelham, 2014). البته محاصره موجب کاهش پیوندهای اقتصادی غزه با رژیم صهیونیستی شد و شکاف‌هایی در بازار کار فلسطینی هم ایجاد کرد (Roy, 1999). باین‌حال، اقتصاد تونل‌ها توانست این آسیب‌ها را جبران کند و حماس را از شدیدترین اثرات محاصره عبور دهد (Pelham, 2012). در نهایت، محاصره به تقویت خوداتکایی اقتصادی مقاومت انجامید و موجب شد حماس در برابر فشارهای خارجی مقاوم‌تر و از نظر اقتدار سیاسی، متمرکزتر شود.

در سطح منطقه‌ای، راهبرد محاصره موجب تحرک ژئوپلیتیکی بازیگران خارجی در حمایت از حماس شد. رژیم صهیونیستی در تلاش برای قطع ارتباطات مالی و تسلیحاتی حماس، ناخواسته شرایطی را فراهم کرد که این گروه روابط عمیق‌تری با بازیگرانی مانند ایران و قطر برقرار کند (Oberschall, 2014). ایران، در چارچوب منافع راهبردی و در قالب «ثورنالیسم دفاعی» از این فرصت برای گسترش نفوذ نرم خود در سرزمین‌های سنی‌نشین استفاده کرد (Madani & Muttaqien, 2018؛ Rezeg, 2020). قطر هم با اتخاذ سیاست خارجی مستقل، توانست هم روابط خود را با بازیگران غربی حفظ کند و هم حامی مالی و سیاسی مؤثری برای حماس باشد (Cooper, A.F., & Momani, 2011). این اتحادهای جدید، نه فقط سیاست محاصره را بی‌اثر کردند، بلکه تعادل قدرت در منطقه را هم به زیان رژیم صهیونیستی تغییر دادند. در سطح حقوق بین‌الملل هم محاصره دریایی غزه از سال ۲۰۰۹، به‌ویژه پس از حمله به کاروان کشتی‌های امدادی، با نقدهای گسترده روبه‌رو شد. اگرچه رژیم صهیونیستی این اقدام را اقدامی مشروع برای امنیت ملی معرفی کرد (Migdalovitz, 2010)، اما بسیاری از کارشناسان آن را ناقض قوانین بین‌المللی و مصداق مجازات جمعی بر اساس کنوانسیون چهارم ژنو دانستند (Erakat, 2012). این موضوع موجب شد که رژیم صهیونیستی با هزینه‌های سیاسی و دیپلماتیک جدیدی در سطح جهانی روبه‌رو شود. از منظر هزینه‌ها، کنترل مرزها، جلوگیری از قاچاق، و مدیریت تبعات انسانی و رسانه‌ای محاصره، هزینه‌های مالی و امنیتی هنگفتی برای رژیم صهیونیستی به همراه داشت (Feldman, 2009). درحالی‌که هدف این سیاست، کاهش هزینه‌ها بود، در عمل، پایداری و کارآمدی آن از منظر اقتصادی و دیپلماتیک زیر سؤال رفت. از منظر زمان‌بندی، رژیم صهیونیستی انتظار داشت که این سیاست در مدت کوتاهی به تسلیم حماس یا کاهش توان آن منجر شود. اما گذشت زمان نشان داد که محاصره، به‌جای مهار مقاومت، موجب افزایش مشروعیت آن در میان حامیان منطقه‌ای و تقویت توان سازمانی حماس شد (Buchan, 2012). زمان‌بر شدن بحران، نشانه‌ای از شکست راهبردی در طراحی و اجرای این سیاست بود.

۳. عملیات نظامی و استفاده از فن‌آوری‌های پیشرفته دفاعی

راهبرد عملیات نظامی دوره‌ای علیه غزه که از سوی رژیم صهیونیستی طراحی و اجرا شد، مبتنی بر مفهومی راهبردی به نام چمن‌زنی دوره‌ای بود؛ رویکردی که هدف آن نه دستیابی به

پیروزی قطعی، بلکه تضعیف موقت زیرساخت‌های نظامی حماس، کاهش قابلیت موشکی این گروه و ایجاد بازدارندگی کوتاه‌مدت بود (Shkolnik, 2017). در قالب این استراتژی، حملات هوایی و زمینی گسترده با تکیه بر برتری فن‌آوری نظامی و سامانه‌های پیشرفته‌ای چون گنبد آهنین صورت می‌گرفت تا تهدیدات موشکی مهار و کنترل شوند. در نگاه نخست، این عملیات توانستند زیرساخت‌های نظامی حماس و زرادخانه‌های موشکی آن را تخریب کنند (Shamir & Hecht, 2014؛ White, 2014)، اما توان بازیابی سریع حماس و توسعه تاکتیک‌های جایگزین مانند شبکه‌های تونلی و افزایش برد موشک‌ها، عملاً اثربخشی بلندمدت این استراتژی را زیر سؤال برد (White, 2014). تداوم درگیری‌ها، بازسازی‌های سریع، و توسعه سامانه‌های پرتاب، نشان داد که این عملیات فاقد عمق راهبردی هستند و فقط به تقویت چرخه خشونت می‌انجامند. علاوه بر این، حماس هم راهبردی متقابل را توسعه داد که بر ایجاد فرسایش روانی در میان شهروندان اسرائیلی، افزایش اضطراب اجتماعی، و تقویت حس ناامنی مداوم استوار بود (Shamir & Hecht, 2014). در نتیجه، با وجود برتری سخت‌افزاری، رژیم صهیونیستی نتوانست احساس امنیت را در درون مرزهای خود تثبیت کند.

در سطح داخلی مرز سرزمین‌های اشغالی، این استراتژی با واکنش‌های اجتماعی گسترده‌ای همراه شد. تکرار درگیری‌ها، تهدید مداوم شهرهای جنوبی، و فشار روانی بر افکار عمومی، موجب افزایش انتقادات از دولت رژیم صهیونیستی و ناکامی آن در ایجاد ثبات بلندمدت شد (Shenhar, 2014). همین امر، سطح حمایت عمومی را کاهش داد و فشار برای یافتن راهکارهای پایدارتر را افزایش داد. در سطح منطقه‌ای، اگرچه برخی کشورهای همسایه مانند مصر و اردن به‌طور ضمنی از مهار حماس حمایت می‌کردند، اما عملیات گسترده نظامی علیه غزه به افزایش حمایت بازیگران منطقه‌ای نظیر ایران و قطر از حماس منجر شد (Monshipour, 2024). این حمایت‌ها، که شامل تأمین مالی، نظامی و سیاسی بود، موجب تحکیم پیوندهای استراتژیک میان حماس و محور مقاومت شد. به عبارتی، عملیات نظامی اسرائیل به‌جای انزوا، به همگرایی راهبردی حماس و حامیان آن انجامید. در سطح جهانی، این استراتژی با انتقادات شدید سازمان‌های حقوق بشری و افکار عمومی بین‌المللی مواجه شد. تلفات گسترده غیرنظامیان، بمباران مناطق پرجمعیت، و تخریب زیرساخت‌های غیرنظامی، رژیم صهیونیستی را به‌عنوان ناقض حقوق بشر معرفی کرد و مشروعیت آن را در سطح جهانی زیر سؤال برد (Dyer, 2015). برخی متحدان غربی این رژیم هم در تداوم حمایت‌های خود دچار تردید شدند.

در بُعد نظامی - فن‌آورانه، استفاده از سامانه‌های پدافندی پیشرفته مانند گنبد آهنین هرچند در دفع موشک‌های حماس مؤثر بود، اما با چالش‌های هزینه‌ای جدی همراه بود. برآوردها نشان می‌دهد که هر رهگیری این سامانه بین ۴۰ تا ۶۰ هزار دلار هزینه دارد، درحالی‌که قیمت هر موشک پرتاب‌شده از سوی حماس حدود ۶۰۰ دلار است (rmz.co.nz). این نسبت هزینه-فایده،

نشان‌دهنده فشار اقتصادی مضاعفی است که این فن‌آوری بر دوش رژیم صهیونیستی تحمیل می‌کند. از منظر اقتصادی کلان، هزینه‌های ناشی از جنگ‌های مکرر، ازجمله عملیات علیه حماس و حزب‌الله، در دوره ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵ بالغ بر ۶۵ میلیارد دلار برآورد شده است (jpost.com). همچنین خسارات ناشی از جنگ با حزب‌الله در شمال سرزمین‌های اشغالی، ۱۱۴ میلیارد دلار هزینه در پی داشته و تنها پاسخ به حمله موشکی ایران در اکتبر ۲۰۲۴ حدود ۴۰ میلیون دلار هزینه تعمیرات تحمیل کرده است (unitedwithisrael.org). این فشارها، سرمایه‌گذاری‌های خارجی را هم تحت تأثیر قرار داده‌اند. برای نمونه، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در رژیم صهیونیستی از ۲۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۲، به ۱۶۴ میلیارد دلار در ۲۰۲۳ کاهش یافت که معادل افت ۲۸.۷ درصدی است. در نیمه اول سال ۲۰۲۴، این عدد به ۱۱.۸ میلیارد دلار رسید که همچنان پایین‌تر از دوره پیشا بحران بود (calcalistech.com).

۴. استراتژی جداسازی سیاسی و دیپلماتیک

راهبرد جداسازی سیاسی و دیپلماتیک رژیم صهیونیستی با هدف تضعیف وحدت ملی فلسطینیان و کنترل بهتر روند مذاکرات صلح طراحی شد. این استراتژی بر این فرض استوار بود که شکاف سیاسی میان حماس و فتح، نه فقط خطر مقاومت یکپارچه را کاهش می‌دهد، بلکه امکانی فراهم می‌سازد تا رژیم صهیونیستی فقط با فتح به عنوان طرف «مشروع» گفت‌وگو کند و حماس را در سطح منطقه‌ای و جهانی منزوی سازد (Qian, 2023 ; Brown, 2010). با این حال، روندهای میدانی و منطقه‌ای نشان دادند که این سیاست نه فقط به تقویت فتح منجر نشد، بلکه مشروعیت سیاسی آن را در برابر حماس تضعیف کرد. درحالی‌که رژیم صهیونیستی تلاش داشت با حملات به غزه و هم‌زمان حمایت نسبی از دولت خودگردان در کرانه باختری، حماس را محصور و منزوی کند (Slater, 2020)، اما نتایج عکس به بار آمد. فتح، به دلیل همکاری‌های امنیتی با اسرائیل، در بخشی از جامعه فلسطینی مشروعیت خود را از دست داد، درحالی‌که حماس به عنوان نیرویی مقاوم در برابر اشغال شناخته شد (Kear, 2020 ; Abrahams, 2020).

در مقیاس فروملی، این راهبرد موجب تعمیق شکاف‌ها و شکل‌گیری دوگانگی نهادی شد: غزه تحت حاکمیت حماس و کرانه باختری تحت کنترل فتح. اما هیچ‌یک نتوانست به تنهایی نمایندگی ملی جامع را کسب کند، و همین امر به تضعیف توان چانه‌زنی فلسطینیان در برابر رژیم صهیونیستی انجامید (Cooley & Pace, 2012). در مقیاس منطقه‌ای، رژیم صهیونیستی تلاش کرد با تقویت روابط با دولت‌های عربی میانه‌رو مانند مصر و اردن، زمینه انزوای منطقه‌ای حماس را فراهم کند (Karmon, 2013 ; Zuhur, 2014). اما این سیاست، به واسطه تشدید فشار بر غزه، موجب تعمیق پیوند حماس با محور مقاومت به رهبری ایران و تقویت حمایت قطر از این گروه شد. بنابراین، شکاف سیاسی داخلی فلسطینیان به جای تضعیف حماس، موجب ارتقای پیوندهای راهبردی منطقه‌ای آن شد.

در مقیاس جهانی، رژیم صهیونیستی سعی کرد فتح را به عنوان تنها نماینده مشروع فلسطینیان معرفی کند و حماس را از عرصه دیپلماتیک حذف کند (Hansen, 2021). اما مقاومت اجتماعی در غزه و استمرار درگیری‌ها، نشان داد که جامعه جهانی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن نقش حماس، به راه‌حلی پایدار برسد. حتی کشورهای غربی هم در مواجهه با این دوگانگی نمایندگی دچار تردید شدند و مسیر دیپلماتیک دچار اختلال شد. از منظر هزینه‌های سیاسی، دولت خودگردان فلسطین به دلیل عدم تسلط بر غزه، نتوانست توافقات صلح را اجرا کند. این ناتوانی، هم مواضع فتح را تضعیف کرد و هم به تقویت مواضع جریان‌های راست‌گرای رژیم صهیونیستی انجامید که از ابتدا مخالف مذاکرات فراگیر بودند (Mendigutia & Abu-Tarbush, 2022). از منظر زمان‌بندی، رژیم صهیونیستی تلاش داشت در کوتاه‌مدت وحدت ملی فلسطینیان را تخریب کند، اما این استراتژی در بلندمدت به انسداد روند صلح منجر شد. با گذشت زمان، حماس نه فقط از عرصه حذف نشد، بلکه توانست منابع قدرت خود را تثبیت کرده و نقش فزاینده‌ای در میدان پیدا کند. بنابراین، هدف استراتژیک این سیاست در سطح زمانی تحقق نیافت. از منظر انعطاف‌پذیری هم رژیم صهیونیستی نتوانست سیاست خود را با تغییرات محیطی و سیاسی وفق دهد. درحالی‌که حماس با حمایت‌های منطقه‌ای تقویت شد، رژیم صهیونیستی به جای تجدیدنظر در راهبرد خود، همچنان بر طرد دیپلماتیک این گروه و فشارهای نظامی و رسانه‌ای متمرکز باقی ماند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب ژئوپلیتیک انتقادی، به پرسش کلیدی «چرا رژیم صهیونیستی با وجود برتری نظامی، نتوانسته ثبات پایدار در غزه ایجاد کند؟» پاسخ داد و فرضیه‌های مطرح‌شده را تأیید کرد. یافته‌ها نشان می‌دهند که ناکارآمدی استراتژی‌های رژیم صهیونیستی (عقب‌نشینی یک‌جانبه، محاصره اقتصادی، عملیات نظامی، و جداسازی سیاسی) ناشی از تفسیر نادرست پویایی‌های فضایی و هویتی غزه است. استراتژی‌های رژیم صهیونیستی در مواجهه با غزه و مسئله فلسطین، در مجموع نه فقط از دستیابی به اهداف مورد انتظار ناتوان مانده‌اند، بلکه خود به منشأ گسترش بحران‌های سیاسی، امنیتی و هویتی بدل شده‌اند. این ناکامی را می‌توان در پرتو گرداب ژئوپلیتیکی، تحلیل کرد؛ وضعیتی که در آن، کنشگر دولتی در اثر ناتوانی مزمن در درک عمق تحولات فضا، از اتخاذ تصمیمات مؤثر بازمی‌ماند و در چرخه‌ای از استراتژی‌های واکنشی، پرهزینه و تکرارشونده گرفتار می‌شود. گرداب ژئوپلیتیکی در اینجا نشانه‌ای از بحران عمیق در هستی‌شناسی قدرت رژیم صهیونیستی است که در آن، جغرافیای مقاومت با منطق تکنیکی-نظامی تفسیر می‌شود و به جای ادراک ساختارهای زمینه‌ساز مقاومت، فضا به عنوان شیء مدیریت‌پذیر تلقی می‌شود. نتیجه، فرو رفتن مستمر در چرخشی معیوب است که در آن هر راه‌حل، بدل به بحران‌ساز جدید می‌شود.

استراتژی عقب‌نشینی یک‌جانبه در سال ۲۰۰۵، به‌عنوان نخستین گام در این چرخه، تجلی عینی ناتوانی رژیم صهیونیستی در بازشناسی منطق اجتماعی-ایدئولوژیک حاکم بر غزه بود. تصور این‌که عقب‌نشینی می‌تواند خلائی ایجاد کند که خودبه‌خود به بی‌ثباتی منجر شود، ناشی از تحلیلی سطحی از مناسبات قدرت بود. نتیجه، نه تضعیف مقاومت، بلکه تولد دوباره آن در قالب حکومتی منسجم‌تر و مشروع‌تر بود. در مرحله دوم، استراتژی محاصره اقتصادی، نشان داد که کاربرد قدرت سخت در غیاب درک شبکه‌های اقتصادی-اجتماعی غیررسمی به خودبازتولیدی قدرت مقاومت در قالب اقتصاد زیرزمینی، همبستگی اجتماعی، و بازتوزیع معنای مشروعیت منجر می‌شود. در واقع محاصره، به‌جای فروپاشی مقاومت، به نهادینه شدن الگوهای تاب‌آوری منجر شد و حماس را از یک جنبش نظامی، به یک نهاد اقتصادی-اداری بدل ساخت.

مرحله سوم این چرخه، عملیات نظامی دوره‌ای و بهره‌گیری از فن‌آوری‌های دفاعی بود؛ راهبردی که به‌رغم قدرت سخت‌افزاری کم‌نظیر، از مهار تهدید عاجز ماند، زیرا تهدید در سطح ایدئولوژیک و فضامند بازتولید می‌شد. سامانه‌های گران‌قیمتی مانند گنبد آهنین نتوانستند تهدید را پایان دهند و در حالت خوشبینانه صرفاً آن را به تعلیق درآوردند و هزینه‌هایی هنگفت را به رژیم صهیونیستی تحمیل کردند، بی‌آنکه امنیت پایدار ایجاد شود. استراتژی چهارم، یعنی تفکیک سیاسی و دیپلماتیک کرانه باختری از غزه، اگرچه در ظاهر امکان مهار دوگانه مقاومت را فراهم می‌ساخت، اما در عمل، بحران نمایندگی، تضعیف دولت خودگردان، و مشروعیت‌بخشی بیشتر به گفتمان مقاومت را در پی داشت. رژیم صهیونیستی در اینجا هم اسیر تحلیلی ایستا از ساختار سیاسی فلسطین شد و به‌جای کاهش تهدید، به تقویت بنیان‌های هویتی حماس یاری رساند.

در مجموع، آنچه این چهار استراتژی را درون یک ساختار شکست مشترک قرار می‌دهد، ناتوانی مزمن رژیم صهیونیستی در خوانش ژئوپلیتیکی فضاست؛ رژیم صهیونیستی، با تحلیل‌های صرفاً فن‌سالارانه، از درک این حقیقت غافل مانده است که قدرت در غزه در نمادها و گفتمان‌های هویتی نهفته است. در چنین چارچوبی، گرداب ژئوپلیتیکی صرفاً محصول خطای محاسباتی نبوده، بلکه تبلور ناتوانی ساختاری در فهم منطق پایداری قدرت مقاومت است. تداوم درگیری، بازگشت‌پذیری تهدید، هزینه‌های فزاینده، و ناتوانی در خروج از وضعیت بحران رژیم در ارتباط با باریکه غزه، نشانه‌هایی از این پدیده‌اند. رژیم صهیونیستی، به‌جای بازاندیشی در مبانی راهبردی خود، با اصرار بر بازتولید همان الگوهای شکست‌خورده، فقط خود را عمیق‌تر در این گرداب فرو می‌برد. نهایتاً، مسئله غزه برای رژیم صهیونیستی نه فقط یک بحران امنیتی، بلکه آزمونی برای ظرفیت آن در بازتعریف بنیادین از مناسبات قدرت، هویت و فضاست؛ آزمونی که تا این لحظه، شکست‌خورده از آن بیرون آمده است.

کتابنامه

بهرامی جاف، ساجد (۱۴۰۱)، طراحی الگوی مناسبات ژئوپلیتیک ایران و ایالات متحده آمریکا، رساله دکتری دانشگاه فردوسی مشهد به راهنمایی محسن جانپور، مشهد: دانشگاه فردوسی.

جانپور، محسن (۱۳۹۶)، ژئوپلیتیک برای همه، تهران: نشر انتخاب.
جانپور، محسن؛ صالح آبادی، ریحانه و بهرامی جاف، ساجد، (۱۳۹۹)، واکاوی و تبیین بحران‌های ژئوپلیتیک جهان اسلام، مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، ۲(۶)، ۷۳-۹۶.

میرحیدر، دره و حمیدی‌نیا، حسین، (۱۳۸۵)، مقایسه جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل از نظر روش‌شناسی و مفاهیم، فصلنامه ژئوپلیتیک، ۲(۱)، ۱-۴۱.

Abrahams, A.S. (2020). Monopolization of Violence in the Palestinian Struggle. *Defence and Peace Economics*, 31, 892 - 903. <https://doi.org/10.1080/10242694.2020.1724398>

Arie, S. (2013). Gaza is running out of medicines as Egypt limits movement through the Rafah crossing. *BMJ : British Medical Journal*, 347. <https://doi.org/10.1136/bmj.f5821>.

Armstrong, M.J. (2018). The Effectiveness of Rocket Attacks and Defenses in Israel. *Journal of Global Security Studies*, 3, 113-132. <https://doi.org/10.1093/JOGSS/OGX028>

BahramiJaf, S. (2022). Designing a model of geopolitical relations between Iran and the United States of America. PhD dissertation, Ferdowsi University of Mashhad, supervised by M. Janparvar, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad. (in Persian)

Bashi, S. (2013). Controlling Perimeters, Controlling Lives: Israel and Gaza. *The Law & Ethics of Human Rights*, 7, 243 - 282. <https://doi.org/10.1515/LEHR-2013-0006>

Bassin, M. (1987). Race contra space: the conflict between German geopolitik and National Socialism. *Political Geography Quarterly*, 6(2), 115-134.

Belhoste, N., & Dimitrova, A. (2023). Developing critical geopolitical awareness in management education. *Management Learning*. <https://doi.org/10.1177/13505076231185970>.

Billon, P. (2007). Geographies of War: Perspectives on 'Resource Wars'. *Geography Compass*, 1, 163-182. <https://doi.org/10.1111/J.1749-8198.2007.00010.X>.

Borrvalho, J.P. (2022). Coping with Egypt's and Israel Normalisation Process: Gaza Strip Siege and Hamas Governance. *JANUS NET e-journal of International Relation*.

Brown, N.J. (2010). The Hamas-Fatah Conflict: Shallow but Wide. *The Fletcher Forum of World Affairs*, 34, 37.

- Buchan, R. (2012). II. THE PALMER REPORT AND THE LEGALITY OF ISRAEL'S NAVAL BLOCKADE OF GAZA. *International and Comparative Law Quarterly*, 61, 264 - 273. <https://doi.org/10.1017/S0020589311000650>
- Butt, K. M., & Butt, A. A. (2016). Blockade on Gaza strip: A living hell on earth. *J. Pol. Stud.*, 23, 157.
- Cooley, L., & Pace, M. (2012). Consociation in a Constant State of Contingency? The case of the Palestinian Territory. *Third World Quarterly*, 33, 541 - 558. <https://doi.org/10.1080/01436597.2012.657492>
- Cooper, A.F., & Momani, B. (2011). Qatar and Expanded Contours of Small State Diplomacy. *The International Spectator*, 46, 113 - 128. <https://doi.org/10.1080/03932729.2011.576181>
- Darmayadi, A., Nur, K., Nainggolan, E.N., Putri, R.H., & Zahra, N.N. (2024). CLASHING PERSPECTIVES FOR THE EXISTENCE OF HAMAS IN THE ISRAEL-PALESTINE CONFLICT: INDEPENDENCE SUPPORTING GROUPS OR TERRORIST GROUPS RESULTING FROM WESTERN RHETORIC. *Proceeding of International Conference on Business, Economics, Social Sciences, and Humanities*. <https://doi.org/10.34010/icobest.v7i.629>
- Dyer, O. (2015). Israeli forces are accused of wide ranging human rights violations in Gaza last summer. *BMJ : British Medical Journal*, 350. <https://doi.org/10.1136/bmj.h593>
- Eilam, E. (2016). The Struggle against Hizbullah and Hamas: Israel's Next Hybrid War. *Israel Journal of Foreign Affairs*, 10, 247 - 255. <https://doi.org/10.1080/23739770.2016.1207130>
- Erakat, N. (2012). It's Not Wrong, It's Illegal: Situating the Gaza Blockade Between International Law and the UN Response.
- Falah, G. (2005). The geopolitics of 'Enclavisation' and the demise of a two-state solution to the Israeli - Palestinian conflict. *Third World Quarterly*, 26, 1341 - 1372. <https://doi.org/10.1080/01436590500255007>
- Farhat, T., Ibrahim, S., Abdul-Sater, Z., & Abu-Sittah, G. (2023). Responding to the Humanitarian Crisis in Gaza: Damned if You do... Damned if You don't!. *Annals of Global Health*, 89. <https://doi.org/10.5334/aogh.3975>
- Feinstein, Y. (2018). One flag, two rallies: Mechanisms of public opinion in Israel during the 2014 Gaza war. *Social science research*, 69, 65-82 . <https://doi.org/10.1016/j.ssresearch.2017.09.008>
- Feldman, I. (2009). Gaza's Humanitarianism Problem. *Journal of Palestine Studies*, 38, 22-37. <https://doi.org/10.1525/JPS.2009.XXXVIII.3.22>
- Gijón Mendigutía, M., & Abu-Tarbush, J. (2022). The Palestinian Authority and the Reconfigured World Order: Between Multilateralism, Unilateralism, and Dependency Relationships. *Politics and Governance*. <https://doi.org/10.17645/pag.v10i2.4916>
- Hafez, M.M., & Walther, M. (2012). Hamas: between pragmatism and radicalism. <https://doi.org/10.4324/9780203154144-11>
- Hansen, M. (2021). Vol. 26, *Sigma: Journal of Political and International Studies*.

- Henriksen, D.E. (2012). *Deterrence by Default? Israel's Military Strategy in the 2006 War against Hizballah*. *Journal of Strategic Studies*, 35, 120 - 95. <https://doi.org/10.1080/01402390.2011.601095>
- Hlasny, V., Battal, L., & El-Ahmadi, L. (2016). *Perceptions of Socio-Economic Conditions in Palestine: Evidence from Gallup and World Values Surveys. ERN: Social Aspects & Impact (Topic)*. <https://doi.org/10.2139/SSRN.2844608>
- Holt, B.D. (2014). *The Gold Standard: U.S.–Israel Military Relations*. *American Foreign Policy Interests*, 36, 111 - 118.
- Hovdenak, A. (2009). *Hamas in transition: the failure of sanctions. Democratization*, 16, 59 - 80. <https://doi.org/10.1080/13510340802575833>
<https://unitedwithisrael.org/foreign-investment-in-israel-surged-in-2024-despite-conflict/>
<https://www.calcalistech.com/ctechnews/article/ldor8dzz5>
<https://www.colorado.edu/asmagazine/2023/10/13/israels-iron-dome-air-defense-system-works-well-heres-how-hamas-got-around-it>
<https://www.rnz.co.nz/news/world/529624/how-israel-s-iron-dome-stops-missile-attacks-and-how-much-it-costs>
- Inbar, E., & Shamir, E. (2014). *'Mowing the Grass': Israel's Strategy for Protracted Intractable Conflict*. *Journal of Strategic Studies*, 37, 65 - 90.
- Janparvar, M. (2017). *Geopolitics for everyone*. Tehran: Entekhab Publishing. (in Persian)
- Janparvar, M., Salehabadi, R., & Bahrami-Jaf, S. (2020). *An analysis and explanation of geopolitical crises in the Islamic world. Fundamental and Applied Studies of the Islamic World*, 2(6), 73–96. (in Persian)
- Kaliser, M. (2007). *A Modern Day Exodus: International Human Rights Law and International Humanitarian Law Implications of Israel's Withdrawal from the Gaza Strip*. *Indiana international and comparative law review*, 17, 187-228. <https://doi.org/10.18060/17536>.
- Kaposi, D. (2017). *A proper study of the discourse on the Israeli-Palestinian conflict? Methodological implications of a large-scale study of the first Gaza war*. *British Journal of Middle eastern studies*, 44(3), 391-407.
- Karmon, E. (2013). *Hamas in Dire Straits. Perspectives on terrorism*, 7.
- Kear, M. (2020). *Coping with occupation*. *Routledge Handbook on Political Parties in the Middle East and North Africa*. <https://doi.org/10.4324/9780429269219-14>
- Levin, G. (2014). *One step forward or two steps back? Unilateralism and Israel's Gaza disengagement in the eyes of the world*. *Israel Affairs*, 20, 103 - 87. <https://doi.org/10.1080/13537121.2013.863084>.
- Louwerse, C. (2020). *(Un)Limited Force: Regional Realignments, Israeli Operations, and the Security of Gaza*. , 217-257. https://doi.org/10.1007/978-3-030-45465-4_8.
- Madani, A.A., & Muttaqien, M. (2018). *THE RELATIONSHIP BETWEEN THE ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN AND THE PALESTINIAN HAMAS MOVEMENT AND ITS IMPACT ON THE PALESTINIAN ISSUE (2010-*

- 2015). *PEOPLE: International Journal of Social Sciences*.
<https://doi.org/10.20319/PIJSS.2018.42.5666>
- Mehr, B. (2008). *Hamas - How Has a Terrorist Organization Become a Political Power?*
- Migdalovitz, C. (2010). *Israel's Blockade of Gaza, the Mavi Marmara Incident, and Its Aftermath*.
- Milton-Edwards, B. (2005). *Prepared for Power: Hamas, Governance and Conflict*. *Civil Wars*, 7, 311 - 329.
<https://doi.org/10.1080/13698280600682940>
- Milton-Edwards, B. (2008). *The Ascendance of Political Islam: Hamas and consolidation in the Gaza Strip*. *Third World Quarterly*, 29, 1585 - 1599.
<https://doi.org/10.1080/01436590802528739>
- Mirheidar, D., & Hamidineya, H. (2006). *A comparative analysis of political geography and international relations in terms of methodology and concepts*. *Geopolitics Quarterly*, 2(1), 1-41. (in Persian)
- Monshipouri, M. (2024). *Lessons for Israel's Gaza War In America's Strategic Blunders*. *Middle East Policy*. <https://doi.org/10.1111/mepo.12744>
- Nitoiu, C., & Sus, M. (2019). *Introduction: strategy in EU foreign policy*. *International Politics*, 56, 259-271.
- O Tuathail, Gearoid & Others. (1998). *The Geopolitics Reader*. London: Rutledge.
- Oberschall, A.R. (2014). *The 2014 Gaza war and the elusive peace in Palestine*. *Corvinus Journal of Sociology and Social Policy*, 5, 115-130.
<https://doi.org/10.14267/CJSSP.2014.02.05>
- Peled, Y. (2006). *Dual War: The Legacy of Ariel Sharon*. *Critique*, 34, 197 - 203.
<https://doi.org/10.1080/03017600600743324>
- Pelham, N. (2012). *Gaza's Tunnel Phenomenon: The Unintended Dynamics of Israel's Siege*. *Journal of Palestine Studies*, 41, 6-31.
<https://doi.org/10.1525/JPS.2012.XLI.4.6>
- Pelham, N. (2014). *The Role of the Tunnel Economy in Redeveloping Gaza*.
https://doi.org/10.1057/9781137448750_11
- Peters, J.D. (2010). *Israel's Disengagement from Gaza: A Failure of Planning or a Flawed Plan?* 018 - *International Security*.
- Pinfold, R. (2022). *Security, Terrorism, and Territorial Withdrawal: Critically Reassessing the Lessons of Israel's "Unilateral Disengagement" from the Gaza Strip*. *International Studies Perspectives*.
<https://doi.org/10.1093/isp/ekac013>
- Qian, B. (2023). *Israel's Geopolitical Strategy: Strategic Partnership, Territorial Disputes and International Support*. *SHS Web of Conferences*.
- Rezeg, A.A. (2020). *Understanding Iran-Hamas Relations from a Defensive Neo-Realist Approach*. <https://doi.org/10.33201/IRANIAN.760658>
- Robinson, G.E. (2014). *Gaza 2014: Hamas' Strategic Calculus*. *The US Army War College Quarterly: Parameters*. <https://doi.org/10.55540/0031-1723.2973>

- Roy, S.M. (1999). *De-development Revisited: Palestinian Economy and Society Since Oslo*. *Journal of Palestine Studies*, 28, 64-82.
<https://doi.org/10.2307/2538308>
- Rynhold, J., & Waxman, D. (2008). *Ideological Change and Israel's Disengagement from Gaza*. *Political Science Quarterly*, 123, 11-37.
<https://doi.org/10.1002/J.1538-165X.2008.TB00615.X>
- Saada, M.A., & Turan, Y. (2020). *İsrail Bölgesel Savaşları Sırasında Avrupa-İsrail Askeri İlişkileri (2006-2016)*. *Türkiye Ortadoğu Çalışmaları Dergisi*.
- Shamir, E., & Hecht, E. (2014). *Gaza 2014: Israel's Attrition vs Hamas' Exhaustion*. *The US Army War College Quarterly: Parameters*.
<https://doi.org/10.55540/0031-1723.2972>
- Sharp, J.M. (2008). *The Egypt-Gaza Border and its Effect on Israeli-Egyptian Relations*.
- Sharp, J.M., Blanchard, C.M., Katzman, K., Migdalovitz, C., Prados, A.B., Gallis, P.E., Rennack, D.E., Rollins, J.W., Browne, M.A., Bowman, S., Veillette, C., & Kumins, L.C. (2006). *Lebanon: The Israel-Hamas-Hezbollah Conflict*.
- Shenhar, G. (2014). *Crisis Communication Saved Lives in Israel*. *Frontiers in Public Health*, 2. <https://doi.org/10.3389/fpubh.2014.00222>
- Shindler, C. (2014). *Israel and the World Powers: Diplomatic Alliances and International Relations Beyond the Middle East*.
<https://doi.org/10.5040/9780755611522>
- Shkolnik, M. (2017). "Mowing the Grass" and Operation Protective Edge: Israel's strategy for protracted asymmetric conflict with Hamas. *Canadian Foreign Policy Journal*, 23, 185 - 189.
<https://doi.org/10.1080/11926422.2016.1229684>
- Slater, J. (2020). *Israel, the "Siege of Gaza," and Hamas, 2008–14*.
<https://doi.org/10.1093/oso/9780190459086.003.0018>
- Steinberg, G.M. (2012). *From Durban to the Goldstone Report: the centrality of human rights NGOs in the political dimension of the Arab–Israeli conflict*. *Israel Affairs*, 18, 372 - 388.
<https://doi.org/10.1080/13537121.2012.689518>
- Taghdisi-Rad, S. (2014). *The Economic Strategies of Occupation: Confining Development and Buying-off Peace*.
https://doi.org/10.1057/9781137448750_2
- Thawaba, S. *REGIONAL PLAN: WEST BANK & GAZA STRIP*.
- Turner, M. (2009). *The Power of 'Shock and Awe': The Palestinian Authority and the Road to Reform*. *International Peacekeeping*, 16, 562 - 577.
<https://doi.org/10.1080/13533310903205997>
- Ulrichsen, K. (2018). *Palestinians Sidelined in Saudi-Emirati Rapprochement with Israel*. *Journal of Palestine Studies*.
<https://doi.org/10.1525/JPS.2018.47.4.79>
- Uslu, N., & Karatas, I. (2020). *Evaluating Hamas' Struggle in Palestine*. *Insight Turkey*. <https://doi.org/10.25253/99.2020221.08>

- Vericat, J.S. (2020). *A Palestinian Statelet in Gaza*. *Journal of Palestine Studies*, 49, 109-126. <https://doi.org/10.1525/jps.2020.49.4.109>
- White, J. (2014). *The Combat Performance of Hamas in the Gaza War of 2014*.
- Yitzhak, R. (2017). *From cooperation to normalization? Jordan–Israel relations since 1967*. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 44, 559 - 575. <https://doi.org/10.1080/13530194.2017.1360012>.
- Zuhur, S.D. (2014). *Hamas And Israel: Conflicting Strategies Of Group-Based Politics*. <https://doi.org/10.21236/ada491586>
- Zvada, E., & Lach, J. (2023). *From Plan Gideon to Plan Tnufa: Israeli defense strategy and the buildup of the Israeli Defense Forces in the wider context of the Middle East after the Arab Spring*. *Vojenské rozhledy*.